

راهکاری برای مانایی اصول‌گرایی چگونه می‌توان روین‌تن شد؟

محمدایمانی

چاره‌جویی‌های گوناگونی داشته باشند که به سیاق تجربه و تحلیل بشری، معمولاً آمیخته با روال آزمون و خطاست؛ اما از سطح بحث و ارزیابی‌های رایج که فراتر رویم، به آستان دانش حکیمی می‌رسیم که کلامش کیمیاست و مراسم معجزه می‌کند. رادمردی که هر جادو طول تاریخ پیروی شد، تحلیل‌گران کنج‌کاو را مبهوت خود ساخت. همو که درباره خود فرمود «دروغ نگفتم و دروغ- از پیامبر خدا (ص)- نشنیدم. نه گمراه شدم و نه کسی به واسطه من راه را گم کرد» (نهج البلاغه، کلمه ۱۸۵). بر آستان مردی می‌نشینیم که بیش از هر فیلسوف تاریخی، سنت‌های جاری در حیات انسانی را می‌شناخت و امانت‌دارانه بازگفت. صدالبته ناگفته پیداست که این نوشتار، جرعه‌ای است از دریای بیکرانه دانش او. و گرنه اگر انسانی دمساز علی‌السلام باشد و همت گمارد، لابد برای همین یک مسئله بزرگ- سازمان انسانی و دلایل کامیابی و ناکامی آن- می‌تواند کتابی پر و پیمان از پاسخ‌های کیمیاگونه حضرت‌تش به ارمغان آورد. بنابراین در پاسخ پرسش‌های پیش گفته، از باب تیمن و تبرک، به چند فراز از حکمت‌های بیان‌شده از لسان مبارک آن امیر ایمان و عدالت استناد می‌کنیم:

اصول‌گرایی و سازمان آن را چگونه می‌توان تقویت کرد؟ اصول‌گرایی را بر کدام بنیاد باید استوار ساخت که گزند نبیند و از جمعیت به پریشانی میل نکند؟ چگونه می‌توان از فرقه فرقه و حزب حزب شدن که آفت دیرین همدلی و هماهنگی بوده و «سازمان‌های وحدت انسانی را گسیخته و از هم پاشانده، بر حذر ماند؟ درد و رنج و آشفتگی از کجا می‌آید و درمان و چاره کدام است؟ راه همواری که سودمند افتد، به کدام سمت است؟ چگونه باید به چشم‌اندازی بلند و نگاهی نافذ که بتواند صحنه و دشمنان و دشمنی‌ها را رصد کند و راه عبور توأم با عافیت و امنیت را بیابد، رسید و مجهز شد؟ با کدام ابزار و تجهیزات؟ دشمن ضعیف از کجا امیدوار می‌شود و طمع می‌ورزد؟ چگونه می‌توان او را مایوس ساخت و به سازمانی منسجم و استوار دست یافت؟

سیاستمداران، جامعه‌شناسان، روانشناسان و نظریه پردازان ممکن است درباره پرسش‌های معطوف به «سازمان و قدرت»، پاسخ‌های متنوعی بدهند و آسیب‌شناسی‌ها و

دشمن ضعیف بود، اما طمع کرد و چیره شد. چرا؟ امام می فرماید: «مسلمانان پس از الفت، دچار تفرقه شدند و از اصل و ریشه خود پراکنده گشتند. پس بعضی از آنها- به جای ریشه- شاخه ای را گرفتند که آن شاخه به هر سو کج شد، آنها نیز به همان طرف مایل شدند، اما خداوند به زودی آنان را برای روز شرّ امویان «جمع» می کند... ای مردم! اگر در یاری حق فروگذار و دچار خواری نبودید و در «توهین» و خوار ساختن باطل سستی نمی کردید، آن که در رتبه شما نبود، در شما طمع نمی کرد و آن که بر شما نیرو یافت، چیره نمی شد، اما شما چون سرگردانی بنی اسرائیل، سرگردان شدید.» (خطبه ۱۶۶ نهج البلاغه). درگیر فروغ و شاخه ها شدن و از ریشه ها و اصول بازماندن، انسان ها را بی ثبات و دچار اعوجاج و شکنندگی می کند. بنابراین حق بی یاور می ماند و باطل به جای آن که خوار و تحقیر شده باشد، مجال عرض اندام می یابد.

۲- تکبر و تعصب های ناروا، آموزه زهر آگین دشمن بزرگ انسان- شیطان- است. همو که به تعبیر امیرمؤمنان «به اصل انسان توهین کرد». تکبر و تعصب های ناحق، گسیختن حلقه بندگی خدا از گردن و رخنه انداختن در حصن امن الهی است که عقبگرد را آغاز می کند و پراکندگی را جای الفت و پیوند می نشاند:

«سپاس خدایی را که لباس عزت و کبریا پوشید و آن دو را بر خود برگزید... شیطان بر آدمی حسد برد و بر او سجده نکرد. پس بر آدم فخر فروخت و به اصل خود بر او تعصب ورزید. پس دشمن خدا، پیشوای متعصبان و مستکبران است که عصبیت و تعصب را پایه نهاد. نمی بینید خداوند او را چگونه به خاطر تکبرش، کوچک کرد و به خاطر برتری جستن شیطان، او را به زیر انداخت... پس، از آن چه خدا به شیطان کرد، پند بگیرید که کردار درازمدت او را باطل گرداند... بر او که سپاه خویش را علیه شما برانگیخته، بخروشید و در دفع او بکوشید که به خدا سوگند، او بر اصل شما فخر کرد و گوهر شما را پست تر از گوهر خود شمرد و بر نسب شما حمله آورد... پس آتش عصبیت را که در دل هاتان نهفته، خاموش سازید و کینه های جاهلیت را براندازید که این حمیت در مسلمان، از آفت ها و تحریک ها و افسون های شیطان است. تاج افتخار فروتنی بر سر نهید و گردن فرازی را زیر پا افکنید و تکبر را از گردن خود برکنید و تواضع را مرز میان خود و دشمنان ابلیس و سپاهش بشمارید... خدا را! خدا را! بپرهیزید از بزرگی فروختن از روی حمیت و نازیدن به روش جاهلیت، که حمیت و تعصب زادگاه کینه است و جایگاه دمیدن شیطان. با آن، امت های پیشین را فریفت... پس کبر، دام بزرگ شیطان است و فریب سترگ او که مانند زهری کشنده بر دل های مردان راه یابد... اگر ناچار، تعصب ورزیدن باید، در چیزی تعصب ورزید که شاید؛ در خوی نیک و کردارهای پسندیده و کارهای نیک و بردباری هنگام خشم که بزرگواران در آنها بر یکدیگر فزونی جستند... و بپرهیزید از هر کار که پشت آنان را شکست و نیرویشان را گسست، مانند؛ کینه هم را در دل داشتن و تخم نفاق در

سینه کاشتن و از هم بریدن و دست از یاری هم کشیدن... همانا رشته اطاعت را از گردن گشودید و به داوری های دوران جاهلیت رضایت دادید و در دژ استوار خداوندی که پیرامونتان بود، رخنه افکندید. خداوند سبحان بر جماعت این امت منت نهاد و به الفت، آنان را با یکدیگر پیوند داد... و بدانید که شما پس از هجرت و ادب آموختن از شریعت، به خوی بادیه ای بازگشتید و پس از پیوند دوستی، حزب حزب شدید. از اسلام جز به نام آن تعلق ندارید...» (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه)

چگونه می توان روپین تن شد؟ نگاه نافذی که راه را پیدا و روشن سازد و قافله را به آسایش و سود رساند، از کجا فراهم می آید؟ «همانا تقوا، امروز امان و سپر است و فردا، راهی به سوی بهشت. طریق آن روشن و رهپوی آن سودکننده است و امانت سپرده به آن محفوظ می ماند... تقوا را پوشش دل خود سازید و گناهان را با آن بزدايید و بیماری ها را با آن درمان سازید... عبرت بگیرید از آن کس که تقوا را تپاه کرد و مباد که آن کس که گردن در حلقه تقوا دارد، از شما عبرت گیرد! آن را مصون دارید و با آن مصون بمانید... کسی را که تقوا بلندمرتبه ساخته، پایین نیارید و آن را که دنیا بالا برده، بالا نبرید... بدانید که دنیا چون عجزه ای فریبکار و ستیزنده است.» (خطبه ۱۹۱ نهج البلاغه)

چه تصاویر باشکوه و نافذی ساخته امیرمؤمنان از تقوا! «تقوای الهی درمان دل بیمار، بینایی قلب های نابینا، شفای جسم بیمار و صلاح و سامان سینه فساد گرفته شماست... پس اطاعت خدا را پوشش جان کنید و در ورای شعار، داخل جان شما شود.» (خطبه ۱۹۸) و «همانا خداوند سبحان، ذکر را جلائی دل ها قرار داد تا پس از سنگینی و ناشنویی، با آن شنوا شوند و از آن پس که پوشیده شده و نابینا، بینند.» (خطبه ۲۲۲) و «همانا پرهیزگاری کلید درستی کار و اندوخته روز بازگشت است. موجب رهایی از هر اسارت و بندگی و نجات از هر هلاکتی است. بها ینجح الطالب و ینجو الهارب. با تقوا، هر جوینده ای به مطلوب خود می رسد و هر گریزنده ای نجات می یابد و خواسته ها و آرزوها دست یافتنی می شود. پس بکوشید حال که عمل بالا می رود و توبه سودمند است و دعا شنیده می شود و آرامش برقرار است و قلم ها به کار.» (خطبه ۳۲)

این به اجمال، اصول گرایی به روایت سیدالاصحاب، ابوتراب علی است. بر چنین بنیانی می توان بنایی ساخت استوار، همچنان که هنگام بیعت مردم مدینه، به آنها گفت «آنچه می گویم برعهده خویش می دانم و آن را ضامنم... بدانید که خطاها چون اسب های بدرفتارند که خطا کاران بر آنها سوار، عنان گشوده می تازند تا سوار خود را به آتش دراندازند و بدانید تقوا مرکبی را مانند رام، سواران بر آن، عنان به دست و آرام می راند تا سوار خود را به بهشت درآورد... آن که بهشت و دوزخ را پیش روی خود بیند، مشغول باشد و آسوده نشیند... در نادانی مرد همین بس که قدر و قیمت خویش نشناسد. بنیادی را که بر پرهیزگاری استوار است، چیزی نلرزاند، کشتزاری که آب تقوا خورد، تشنه نماند.» (خطبه ۶۱ نهج البلاغه)